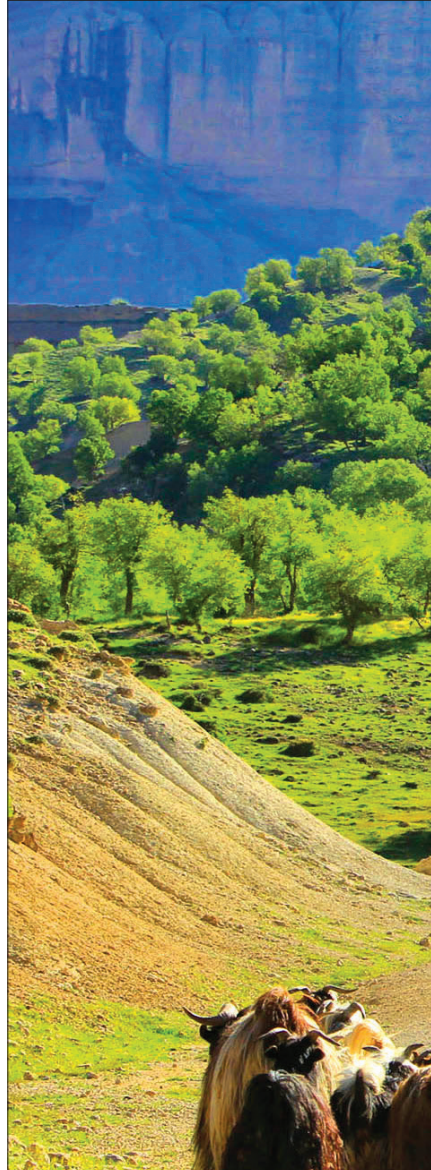




عبور دادن دام‌ها از دل آب‌های سرد، سختی کوچ را بیشتر می‌کند
تهیه هیزم با زن‌هاست و مراقبت از گله با مردها



کار نان پختن خانم‌ها در روزهای کوچ هم تعطیل نمی‌شود



ناگهان یک قاطر
در شیب کوه پایش
می‌لغزد و به پایین کوه
پرت می‌شود. همه باید
مراقب باشند. اینجا
طبیعت با کسی شوخی
ندارد و روی سرسخت
خود را به همگان نشان
می‌دهد

می‌شود که تازه در ابتدای مسیر خود است؛ رودی که حاصل ذوب شدن برف‌های همین کوه است.

اعضای ایل قدری مشوش به نظر می‌رسند. بزرگ‌ترها همه را به استراحت فرا می‌خوانند. دختران به رسم دیرین ایل به پخت حلوا مشغول می‌شوند.

روز سختی در پیش است و پیشتر از آن شبی به غایت سرد. مهناز و گلناز به سراغ خورجین‌ها می‌روند و هر چه لباس گرم و پتو دارند بیرون می‌کشند. همیشه بیشتری درون آتش می‌ریزند. سوز سرمایی که از روی برف بلند می‌شود این شب را بی‌نهایت سرد و غیر قابل تحمل می‌کند. یارمحمد، یونس را در کنار خود می‌خواهاند. فردا روز فتح زردکوه بختیاری است.

هنوز پلک افراد ایل گرم نشده که بانگ مردان بلند می‌شود. ساعت ۳ بامداد است. سرها زیر پتو رفته و هیچ کس نمی‌خواهد اعضای بدنش را با سرمای آن بیرون مواجه کند ولی چاره‌ای نیست. تعلل در این روز موجب می‌شود گله نتواند تا شب خود را به وارگاه بعدی برساند. بساط اتراق و صبحانه سریع‌تر از روزهای قبل جمع می‌شود. افراد جدی‌تر و مصمم‌تر از سایر روزها به چشم می‌خورند. عموقلی بانگ می‌زند که عجله کنید باید حرکت کنیم. هوا همچنان تاریک است و تنها با نور بسیار کمی که نوید از طلوع خورشید می‌دهد با شب فاصله دارد. تشخیص جای پا هم حتی در این مسیر دشوار است. سرما چنان می‌تازد که گویی قصد انتقام گرفتن دارد. ایل مسیر خود را از کوره‌راه تنگه شروع می‌کند. دام‌ها یکی یکی از روی سنگ‌های سخت و در هم فشرده و شیب زیاد عبور می‌کنند. در تمام طول مسیر آب حاصل از ذوب برف‌ها جاری است.

چندین خانواده دیگر نیز سر رسیده‌اند. شلوغی عجیبی در این تنگه ایجاد شده است. صدای انسان‌ها در میان بع بع هزاران گوسفند گم می‌شود و طنین خروش رود نیز همه آن‌ها را در هم می‌پیچد. قاطر‌ها از ادامه مسیر امتناع می‌کنند. چندین مرد قوی هیکل به سختی آن‌ها را عبور می‌دهند.

● با دامی در آغوش

این تازه شروع فتح زرد کوه است. مسیر دشوار است. در میانه راه لاشه دام‌هایی که سقوط کرده و تلف شده‌اند دیده می‌شود. این راه دشوار با سرعتی بیشتر از سایر روزها پیموده می‌شود. مسیر سراسر پوشیده از برف است. اسب‌ها و قاطر‌ها یاری سواری دادن ندارند. دام‌های تازه



متولد شده و کوچ را همانند دیگر روزهای مسیر درون خورجین‌ها گذاشته‌اند و برخی دیگر را که در طول روزهای پیشین همراه گله بوده‌اند اما اکنون آسیب‌پذیر به نظر می‌رسند در آغوش گرفته‌اند. صحنه جالبی است، اغلب اعضای خانواده دامی در آغوش دارند. جان گله، جان ایل است.

مسیر به شدت نفسگیر است. برف‌ها زیر سم گوسفندان کوبیده می‌شود. از استراحت خبری نیست و از پس هر قله، قله‌ای دیگر نمایان می‌شود. گویی قصد تمام شدن ندارد. با تمام دشواری‌ها گله به سلامت به ستیغ زردکوه سپید روی بختیاری رسیده است. الان نوبت خوردن حلوایی رسیده که دختران روز قبل پخته‌اند. بی‌دلیل نیست که به یک رسم تبدیل شده. این حلوی مغذی و شیرین جانی دیگر به رهروان کوچ می‌بخشد. برای خوردن این ناهار مختصر تنها چند دقیقه وقت دارند و مسیر از سر گرفته می‌شود. تا بود سربالایی و چند ساعت دیگر سراسیمگی تند چشم انتظار گله است. مردان ایل و حتی دام‌ها بارها تا کمر در برف فرو می‌روند. جلودارها کارشان از همه سخت‌تر است. ناگهان یک قاطر در شیب کوه پایش می‌لغزد و به پایین کوه پرت می‌شود. همه باید مراقب باشند. اینجا طبیعت با کسی شوخی ندارد و روی سرسخت خود را به همگان نشان می‌دهد.

● «مال‌کنون» دارد به پایان می‌رسد

ساعتی از میانه ظهر گذشته که سراسیمگی تند مسیر شروع می‌شود. هدایت گله در این مسیر مهارت بالایی نیاز دارد. تا غروب مال راه می‌رود و راه می‌رود و راه می‌رود. مسیر دشوار ۴۵۰۰ متری زردکوه نیز بالاخره پیموده شده است. شب هنگام جان‌های خسته و پاهای تاول‌زده چند ساعتی خود را به خواب در دامن زردکوه می‌سپارند. صبح دوباره سفر آغاز می‌شود.

ایل دوروز دیگر مسیر در پیش دارد. روز بعد نیز همچنان با سختی‌های مسیر طی می‌شود اما در میانه روز گله به «چما» می‌رسد. علف با سبزی‌نگی اش همه را به وجد می‌آورد. سرزمین‌های ییلاقی ایل رخ‌نمایی می‌کنند. «مال‌کنون» دارد به پایان می‌رسد. هوای مطلوب بهاری جای خود را به آن سوز و سرمای زمستانی می‌دهد. ایل فردا بار خود را در ییلاق آریانه‌های زمینی می‌گذارد. بار دیگر مردمان ایل به این سرزمین بازگشته و سیاه‌چادرهای خود را برپا می‌کنند. دوباره صدای گله‌ها در کوه می‌پیچد. دوباره زندگی در این سرزمین از سر گرفته می‌شود.

دیگر اعضای خانواده نیز که ایل را همراهی نکرده‌اند با خود و خود را به ییلاق می‌رسانند. قطعاً دل مادر برای فرزندانش بی‌تاب شده است. به ویژه آنکه در طول مسیر تلفن‌ها هم آنتن نمی‌دهد و بی‌خبری بر این دلتنگی‌ها دامن می‌زند. یونس ته‌تغاری خانواده اگرچه به زبان نمی‌آورد اما دلتنگی آغوش مادر در چشمانش موج می‌زند. چه مردانه این مسیر را پیمود.

یارمحمد خدا را شکر می‌کند که خانواده و مال را به سلامت به مقصد رسانده است. جای خالی پدر را حس می‌کند اما استوار می‌ایستد که خواهرها دلشان همچنان به حضور برادرها قرص باشد.

کوچ تنها یک طی طریق نیست یک سبک زندگی است.

